

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



سازمان انقلابی افغانستان

۲۵ می ۲۰۱۳

دو کیشوت های «مائویست»

بیماران روانی با لاطائلات «مائویستی»

(۱۱)

فصل دوم چرندنامه «مائویستی» را پی می گیریم. در این بخش بر زبان انجویی، سواد و معلومات سازمان انقلابی افغانستان، خلط مقام رهبران پرولتاریا با عناصر بورژوازی، نقش رهبران و توده ها صحبت شده است که به پرچانگی های میان تهی می ماند تا یک بحث منطقی و جدی. ما قبلاً بر موضوعاتی از این فصل تماس گرفته ایم و تنها به دو مسأله آن اشاره هائی می کنیم.

«مائویست ها» می نویسند: «بد نیست ببینیم {ببینیم} که "سازمان انقلابی افغانستان" چه برخوردی به هویت طبقاتی انسانهای معروف دارند {دارد}. در نوشته ای که آنها بجا جهت نشر فرستاده بودند و عنوان "اکرم یاری مبارز اندیشه و عمل" را حمل میکند این جملات را می خوانیم: «بعد از تدوین علم مارکسیزم که مبارزه رنگ خونین طبقاتی به خود گرفت، رهبران و پیشوایانی چون مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائو، هوشی مین، روزا لوکزامبورگ، جیاپ، چوین لای، چه گوارا و صدها قهرمان دیگر کمونیست پا به عرصه پیکار نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند. این رهبران با این که خود را قطره ای از دریای بیکران توده ها می دانستند و در پیشاپیش همه دار و ساطور را پذیرا می گشتند، لابد نقش شان نسبت به قطره های دیگر متبازر و ارزنده تر بوده است. به این خاطر این حکم فلسفه مارکسیزم که نقش رهبران در پیشرفت انقلاب "شرط" و فقط بر کند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار است و نقش توده ها "اساس" حرکت می باشد، در پراتیک به اثبات رساندند. پیشوایان کبیر این اندیشه با این که از یاد نبردند که سکندار اند، با پیروی اصل فوق این را هم فراموش نکردند که به جای همه نباید بیندیشند و این دریای شناور توده هاست که برای پیشتازی، آنان را آفریده است. این رهبران اصل ارزنده "آموختن و آموختاندن" را سرمشق زندگی قرار داده و به آنچه علم مارکسیزم حکم نموده، عمل کرده اند.»

«نوابغ سازمان انقلابی افغانستان» مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو، را با هوچی مین، جیاب، چوئین لائی و چه گوارا در یک ردیف قرار میدهند و «صدها قهرمان دیگر کمونیست» را به اینها علاوه میکنند که «پا به عرصه ی پیکار "گذارده" و بنیاد سرمایه را به لرزه درآورده اند!» این رویزینیزم است. زیرا هیچکس نمیتواند تصور کند که رهبران سازمان انقلابی افغانستان تا حدی بیسواد باشند که تفاوت بین مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو را با افرادی مانند جنرال جیاب، چه گوارا، و هوشی مین نداند {نداندند}».

ما از روده درازی های «مائویستی» اینان می گذریم و به اصل بحث می پردازیم. اگر ما به تفاوت میان مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون با سایر انقلابیون و کمونیست ها آگاه نمی بودیم، خود را تنها مارکسیست - لنینیست، مائو تسه دون اندیشه نمی خواندیم و حتماً هوچیمنیزم، جیابیزم، چوئن لایزم و چه گوارایزم و ده ها ایزم دیگر را در پشت آنها قطار می کردیم که ناگزیر بودیم یکی را عمده، دیگری را غیر عمده، یکی را به تاریخ و دیگری را به جغرافیه حواله می کردیم!!

مگر وقتی ما از کلاسیکران مارکسیزم و رهبران پرولتاریای جهان صحبت کرده ایم، می توانید نمونه بیاورید که در کنار مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون از افراد دیگری نیز نام برده باشیم؟ وقتی صحبت ما به طور عام در مورد رهبران و پیشوایان کمونیست است، چرا نباید حق داشته باشیم از سایر رهبران و آثانی که در لرزاندان بنیاد سرمایه نقش داشته اند، نام ببریم؟ مگر شما باور دارید که جز مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائو تسه دون، هیچ رهبر و کمونیستی را نمی توان یافت که با کار و تلاش، با مبارزه و پیکارش، بنیاد سرمایه را بلرزاند؟ آیا با این حکم ارتجاعی، به تکامل تاریخ فرمان «ایست» نمی دهید؟!!!

ما باور داریم که مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون از رهبران پرولتاریای جهان و کلاسیکران علم مارکسیزم اند، و هوچی مین، روزا لوکزامبورک، جیاب، چوین لای و چه گوارا به حیث رهبرانی مطرح اند که در شرایط معین زمانی پا به عرصه پیکار و مبارزه نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند و نقش شان نسبت به قطره های دیگر متبازتر و ارزنده تر بوده است. بیائید به طور نمونه هوچی مین را در نظر می گیریم و از «مائویست ها» می پرسیم که مبارزه هوچی مین علیه امپریالیزم فرانسه، یا نهادن به عرصه پیکار بود یا نه؟ آیا این پیکار، بنیاد سرمایه را لرزاند یا نه؟ آیا مبارزه هوچی مین علیه اشغالگران امریکائی، یا نهادن به عرصه پیکار بود یا نه؟ آیا این پیکار که با شکست امپریالیزم امریکا تمام شد، بنیاد سرمایه را لرزاند یا نه؟ آیا رهائی خلق زحمتکش ویتنام از زیر یوغ امپریالیست های فرانسوی و امریکائی، اگر از یک طرف رهائی خلق ها بود، از طرف دیگر به معنی لرزدان و شکست سرمایه بود یا نه؟ همین گونه، مبارزه چه گوارا، یا نهادن به عرصه پیکار بود یا نه؟ و اگر بود، آیا این پیکار بنیاد سرمایه را لرزاند یا نه؟ کشتن چه گوارا به وسیله سی. آی. ای. و عمال آن در بولیویا اگر از همین «لرزیدن بنیاد سرمایه» آب نمی خورد، پس چه بود که با بیرحمی تمام او را کشتند؟

وقتی ما نوشتیم که «رهبران و پیشوایانی چون مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائو، هوشی مین، روزا لوکزامبورک، جیاب، چوین لای، چه گوارا و صدها قهرمان دیگر کمونیست پا به عرصه ی پیکار نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند»، «مائویست های» جعلی نوشتند: «رهبران سازمان رهائی {سازمان انقلابی} از این تفاوت ها بی خبر نیستند و بی دلیل هم به این مغلظه کاری دست نمی زنند. آنها این مغلظه کاری را آگاهانه و به دلایل سیاسی انجام میدهند. یکی از این دلایل اینست که هر قدر تفاوت مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون با افرادی مانند جیاب، هوشی مین، چوئین لای، چه گوارا و «صدهای دیگر» که آنها میگویند، زایل گردد، بهمان اندازه سردرگمی سیاسی اوج گرفته و وضاحت خط و تفسیر درست ایدئولوژی به عمل از اهمیت می افتد.»

به دو دیده! وقتی ما در کنار نام رهبران پرولتاریای جهان، از رهبرانی یاد کردیم که در لرزندان بنیاد سرمایه نقش داشته اند، به زعم شما شدیم رویونیست! آیا «مائویست ها» گفته می توانند که وقتی ستالین در کنار نام لنین، از گالیله و داروین نام می برد، «رویونیست» است یا خیر؟ ستالین می گوید: «علم در دوران سیر تکاملی خود افراد شجاع زیادی را می شناسد که با وجود انواع موانع و علی رغم همه چیز توانسته اند کهنه را بشکنند و نو را ایجاد کنند. این مردان علم از قبیل گالیله، داروین و بسیاری دیگر مشهور عامه اند. و من می خواستم در مورد یکی از این بزرگان عالم علم که در عین حال بزرگترین مرد عصر حاضر است سخن بگویم. منظور من لنین معلم ما و مربی ما است.»

وقتی ما در کنار نام رهبران پرولتاریا، نام سائر رهبران را نوشتیم که پا به عرصه پیکار نهاده و بنیاد سرمایه را لرزاندند، «مائویست ها» آنرا مغلطه کاری خواندند. آیا وقتی ستالین در کنار نام لنین، از «رفیق استاخانف» (یکی از معدنچیان حوزه دُن) و «رفیق پاپانین» (محقق قطب شمال) یاد می کند و می گوید «چه کسی می تواند انکار کند که استاخانف و پاپانین نوآوران علم و مردان علم پیشرو ما می باشند؟» و بعد با شعار «به سلامتی مردان علم پیشرو!، در راه لنین و لنینیسم!، به سلامتی استاخانف و استاخانویست ها!، به سلامتی پاپانین و پاپانینیست ها!» سخنرانی اش را به پایان می برد؛ مغلطه کاری کرده است یا خیر؟

آیا وقتی مائوتسه دون در مورد شیوه تبلیغات، ضمن تذکر شیوه تبلیغاتی لنین، از کنفسیوس هم نقل می کند که توصیه می کرد «دو بار فکر کنید»، چرا نباید به قول شما «رویونیست» نباشد، زیرا «هر قدر تفاوت» لنین «با افرادی مانند» کنفسیوس، «زایل گردد، بهمان اندازه سردرگمی سیاسی اوج گرفته و وضاحت خط و تفسیر درست اینئولوژی به عمل از اهمیت می افتد.»؟ آیا مائوتسه دون واقعاً می خواسته با ذکر شیوه تبلیغی لنین و آوردن توصیه کنفسیوس این دو را همسان نشان دهد؟

«مائویست ها» باید بدانند که طرح سوالات از طرف ما، به معنی این نیست که ما منتظر پاسخ ایشان هستیم. اینها، اولاً، از آن توانائی و لیاقت و سواد سیاسی برخوردار نیستند که پاسخ داده بتوانند؛ ثانیاً، اینها بوئی از مارکسیزم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون نبرده اند تا حرف های ما را بفهمند؛ ثالثاً، ایشان «مائویست های» جعلی و بدلی هستند که وظایف معین با کود های معین را پیش می برند و انتظار یک بحث معقول مارکسیستی از ایشان بعید به نظر می رسد. ولی ما برای این که، چنانچه در بخش های قبلی تذکر دادیم، نقاب «مائویستی» اینها را پاره کرده باشیم و به دشمنان جنبش انقلابی افغانستان حالی ساخته باشیم که خسک های «سرخ» شان را گیر کرده ایم، به چرندگویی اینها می پردازیم.

موضوع دیگر فصل دوم که اهمیت دارد بر آن مکث کنیم، مسأله رهبران و توده ها است. ما نوشتیم: «این رهبران با این که خود را قطره ای از دریای بیکران توده ها می دانستند و در پیشاپیش همه دار و ساطور را پذیرا می گشتند، لابد نقش شان نسبت به قطره های دیگر متباز و ارزنده تر بوده است... نقش رهبران در پیشرفت انقلاب «شرط» و فقط بر کُند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار است و نقش توده ها «اساس» حرکت میباشد...» «فیلسوف های» «مائویست» پس از خواندن این پاراگراف به غیظ آمده، نوشتند: «با این وصف معلوم نیست که رهبران سازمان انقلابی افغانستان در کجای فلسفه مارکسیستی دیده اند که گفته باشد رهبر در جریان انقلاب «شرط» است؟ و آنهم چه شرطی که «فقط بر کُند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار میباشد»!

«مائویست ها» چون تصمیم گرفته اند چرندیات عرضه کنند، متوجه نیستند در تعریفی که از «شرط» ارائه می کنند، حرف های ما را تأیید می کنند: «در فیزیک و آنگونه که انگلس در انتی دیورینگ بر آن تماس میگیرد،

عبارت از وجود آن الزامات و محدودیت هائی است که بدون آنها هرگز نمیتوان به هستی فیزیکی موجودات بشکل کنونی آن اصلاً فکر کرد. مثلاً: برای بخار ساختن آب وجود حرارت و فشار اتمسفر "شرط" است... دیالکتیک میگوید که "شرایط داخلی اساس تحول و شرایط خارجی، شرط تحول است".

در اینجا باید از «مائیست های» «فیلسوف» بپرسیم که میان رهبران و توده ها، کدام یک اساس و کدام آن شرط است؟ مطمئناً موافقید که توده ها «اساس» و رهبران «شرط» اند، زیرا این توده ها هستند که محرک چرخ انقلاب هستند (اساس تحول، توده ها هستند)، اما رهبران که با حضور شان در میان توده ها، آنان را برای حرکت درآوردن مطلوب چرخ رهنمائی و کمک می کنند (عبارت از وجود آن الزامات و محدودیت هائی است که بدون آنها هرگز توده ها نمی توانند چرخ را به شکل مطلوب به حرکت بیاورند - شرط تحول). این حضور وقتی مفید و مثمر واقع می شود که رهبران در میان توده ها باشند. اگر رهبر ورزیده، دانا، فداکار و منضبط باشد، چرخ انقلاب را سریعتر، مطمئن تر و پایدارتر به حرکت می آورد و اگر رهبر (مثلاً از جنس «مائیست» ها) نادان، جاهل، حراف، متعصب، حيله گر، مکار و ناصادق باشد، حتی اگر به جای هالند، در میان توده ها هم حضور داشته باشد، این چرخ را نه تنها به جلو برده نمی تواند، بلکه آن را با پوکی و با هدایات و اوامر نادرست، تکه تکه خواهد کرد. پس از آن که رهبر نادان و حراف، چرخ را تکه تکه می کند، توده ها (اساس)، او را در بهترین حالتش از گوش هایش گرفته دور می اندازند و رهبر دیگری پرورش می دهند که این چرخ را ترمیم و دوباره به حرکت بیاورد و به این گونه رابطه دیالکتیکی «اساس» و «شرط» تأمین می شود.

اما این که ما در کجا دیده ایم که «رهبر در جریان انقلاب (البته ما پیشرفت انقلاب نوشته ایم) «شرط» است؟ و آنهم چه شرطی که «فقط بر کند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثر گذار می باشد»، «مائیست ها» می دانند، ولی برای این که ما را به زعم خود «اپورتونیست» به اثبات برسانند، خود را به نادانی و حماقت می زنند. ما به حیث شاگردان علم مارکسیزم («مائیست ها») تکرار می کنیم به حیث شاگردان علم مارکسیزم) مدتها قبل این را در کتاب مقدماتی و خوب «از کمون تا کمونیزم» خوانده بودیم: «بعضی نیز توسعه و تکامل جامعه را تنها معلول اراده شخصیت های برجسته (قهرمانان، سرداران بزرگ و غیره) می دانند. طوری که تجارب تاریخی و علم ثابت می کند این شخصیت ها در حقیقت امر می توانند وقوع جریانات تاریخی را تسریع نموده مانند - لنین در اتحاد شوروی - یا آنها را به تعویق اندازند - مانند هیتلر در المان و شاه خاین در ایران - ولی هرگز قادر به تغییر جریان توسعه و تکامل جامعه نیستند.»

بعد که توانستیم «تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» را درک کنیم، در آن خواندیم که «پلخانف سومین نظریه اساسی و خطای ناردنیک ها را در موضوع نقش اصلی «قهرمانان» و اشخاص برجسته و اندیشه های آنان در رشد اجتماعی و ناچیزی نقش توده ها، «عوام الناس»، ملت، طبقات را نیز مردود و باطل ساخت. پلخانف ناردنیک ها را به ایده الیزم متهم می کرد و مدلل می نمود که حق به جانب ایده الیزم نیست بلکه حق با ماتریالیزم مارکس و انگلس می باشد.

پلخانف نقطه نظر ماتریالیزم مارکسیستی را رشد داد و توجیه کرد. موافق نظریه ماتریالیزم مارکسیستی، پلخانف ثابت کرد که تکامل جامعه را سرانجام خواهش ها و اندیشه های برجستگان تعیین نمی کند بلکه رشد شرائط مادی حیات جامعه، تغییرات در طرز تولید وسائل معیشت که برای حیات جامعه ضروری است، تغییر روابط موجوده بین طبقات در رشته تولید وسائل معیشت و مبارزه طبقات برای نقش و موقعیت خود در رشته تولید و تقسیم وسائل معیشت است که آن را تعیین می کند. وضعیت اجتماعی و اقتصادی اشخاص را اندیشه ها معین نمی کند بلکه

وضعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است که اندیشه های آنان را پدید می آورد. برجستگان، اگر اندیشه و خواهشی به ضد رشد اقتصادی جامعه و خلاف احتیاجات طبقه پیشرو داشته باشند، ممکن است بدل به هیچ گردند و به عکس این افراد، اگر اندیشه و خواهشی موافق با ضروریات رشد اقتصادی جامعه و احتیاجات طبقه پیشرو داشته باشند، حقیقتاً اشخاص برجسته ای شوند.

... این قهرمانان نیستند که تاریخ را می سازند بلکه تاریخ است که قهرمان می سازد. بنا بر این قهرمانان ملت را ایجاد نمی کنند بلکه ملت قهرمانها را به وجود می آورد و تاریخ را به جلو میراند. قهرمانان و اشخاص برجسته فقط تا آنجا می توانند در حیات جامعه دارای نقش مهمی باشند که به شرایط رشد جامعه به درستی پی برده و چگونگی تغییر و اصلاح این شرایط را درک کنند. قهرمانان و اشخاص برجسته هرگاه به شرایط ترقی جامعه به درستی پی نبرند و خود را «سازندگان» تاریخ پندارند و در قبال احتیاجات تاریخی جامعه گردن کشی کنند به وضع اشخاص مضحک ناکام و بی ثمری دچار گردند.»

همه می دانند که ما با «دائرة المعارف های» جهل و نادانی روبه رو هستیم که مارکسیزم را با یاهو گوئی شان «ننگین» می سازند، از اینرو ناگزیر هستیم این بحث را بیشتر بکاویم. به این منظور بار دیگر به «تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)» مراجعه می کنیم: «ایده ها و تیوری های اجتماعی گوناگونند. ایده ها و تیوری های فرتوتی وجود دارند که عمر شان به پایان رسیده و در خدمت منافع قوای فرتوت مضمحل شونده جامعه کمر بسته اند و اهمیت اینها در اینست که مانع تکامل اجتماع و پیشرفت آن می باشند. ایده ها و تیوری های مترقی و نوینی هم هستند که خادم منافع قوای پیشرو جامعه می باشند و اهمیت آنها در اینست که توسعه و تکامل جامعه و پیشرفت آن را آسان نموده ضمناً هر قدر مقتضیات حیات مادی جامعه را دقیقتر و صحیح و صحیحتر منعکس سازند همان اندازه نیز واجد اهمیت بیشتری می باشند.

ایده ها و تیوری های تازه اجتماعی تنها پس از آنکه جامعه مواجه با مسائل نوین توسعه و تکامل حیات مادی اجتماع شد پدید می آیند. ولی بعد از آن که پدید آمدند جدی ترین نیروئی می شوند که حل مسائل نوینی را که تکامل زندگی مادی در جلو شان قرار می دهد آسانتر و پیشروی جامعه را نیز سهلتر می سازند. در این هنگام است که تمام اهمیت رُل سازمان دهنده، تجهیز کننده ایده ها و تیوری های جدید و عقاید و سازمان های سیاسی تازه دقیقاً ظاهر می شود.»

با تذکر موارد فوق کافی است بدانیم که چه کسانی «خود را به مضحکه رقت آوری میدل» می نمایند و به گفته ایرانی ها اکت و ادای بچگانه «فیلسوف» در می آورند. «مائیست»ها قبل از راه اندازی این گونه بحث ها که در حیطة صلاحیت شان نیست، خوب است به مطالعه بپردازند، در غیر آن باید آماده باشند که مسخره عام و خاص شوند!

ادامه دارد.